



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



21 دسمبر 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

## جنگها، پیامها و تهدیدها

(مبحث دهم)

### جنگ چرخ و شکست نادرخان:

شاه ولی خان در کتاب "یادداشتهای من" می نویسد: «چندروز بعد مکتوب سپهسالار رسید که در آن عزیمت خود را از سجنک جانب لهوگرد [لوگرد] ابلاغ کرده بود، بنده به حیرت شدم، درحالیکه هنوز ترتیبات ما کامل نشد و سرتاسر لهوگرد در دست دشمن است، چگونه سپهسالار بدانصوب عزیمت کرده و درین اثنا غوث الدین بدون اطلاع به سپهسالار و من، محمدصدیق و عبدالحکیم را رها نموده، به کابل فرستاده بود. هنگامیکه سپهسالار جانب لهوگرد حرکت میکرد، حبیب الله خبر شد و پینه بیگ جرنیل امانی را که اکنون جرنیل عساکر خودش بود، با تجهیزات مکمل و عساکر زیاد شباشب به شتاب فرستاد. پینه بیگ بطور ناگهانی به همراهان مختصر سپهسالار حمله کرد، اگر فضل خدای متعال و تدبیر حربی سپهسالار و شجاعت و استقامت او نمی بود، بلا شبهه با آن افراد قلیل ملکی و تجهیزات نامنظم و آن همه بی سروسامانی دستگیر و یا کشته میشد. سپهسالار درحالیکه همه مناطق حاکمه در دست عسکر کابل بود، بیک تدبیر حربی معجزه آسا خود و همراهان خود را از خطر نجات داد و از میان باران گله [گلوله] به سلامت [از راه التور] به سجنک رفت.» (مأخذ بالا.. صفحه 66-67) همچنان شرح مزید با جزئیات این جنگ و علل شکست قوای محمدنادرخان را که از تاریخ 4 تا 7 ثور جمعاً مدت سه روز ادامه یافت، میتوان در کتاب "بحران و نجات" از صفحه 165 تا 172 مطالعه کرد که تفصیل بیشتر آن در اینجا نمی گنجد.

انعکاس این شکست از دو لحاظ مهم بود: یکی اینکه شکست چرخ بر روحیه اقوام حامی محمدنادرخان تأثیر بسیار منفی بجا گذاشت و آنها را در ادامه همکاری با محمدنادر دچار تذبذب ساخت و دیگر آشکار شدن ترندهای حضرت نورالمشایخ که در آنوقت به کتواز آمده بود و از شاه ولی خان طالب ملاقات شد. آنها درقریه نزدیک به گردیز بطور خصوصی باهم صحبت کردند. حضرت بعد از شکایت از شاه امان الله خان گفت که: «مرکز در دست حبیب الله است، اگر شما بیشتر مخالفت کنید، عایله و خویشاوندان شما را یکسره قتل خواهد کرد، چون من خاندان شما را دوست دارم، بهتر است سپهسالار و شما از جنگ دست بردارید و به هندوستان بروید و من کوشش میکنم که عایله شما با پول فراوان نزد شما بیایند.» شاه ولی خان گفت که: سپهسالار به هیچ وجه این پیشنهاد را نخواهد پذیرفت. متعاقباً حضرت نورالمشایخ در سجنک رفت و بار دیگر نظر خود را به شخص محمدنادرخان ابراز کرد. او نیز پیشنهاد حضرت را رد نمود. (کتاب "یادداشتهای من" ... صفحه 67-68)

### شاه محمود خان و معضله جنگ "خوشی" در لوگرد:

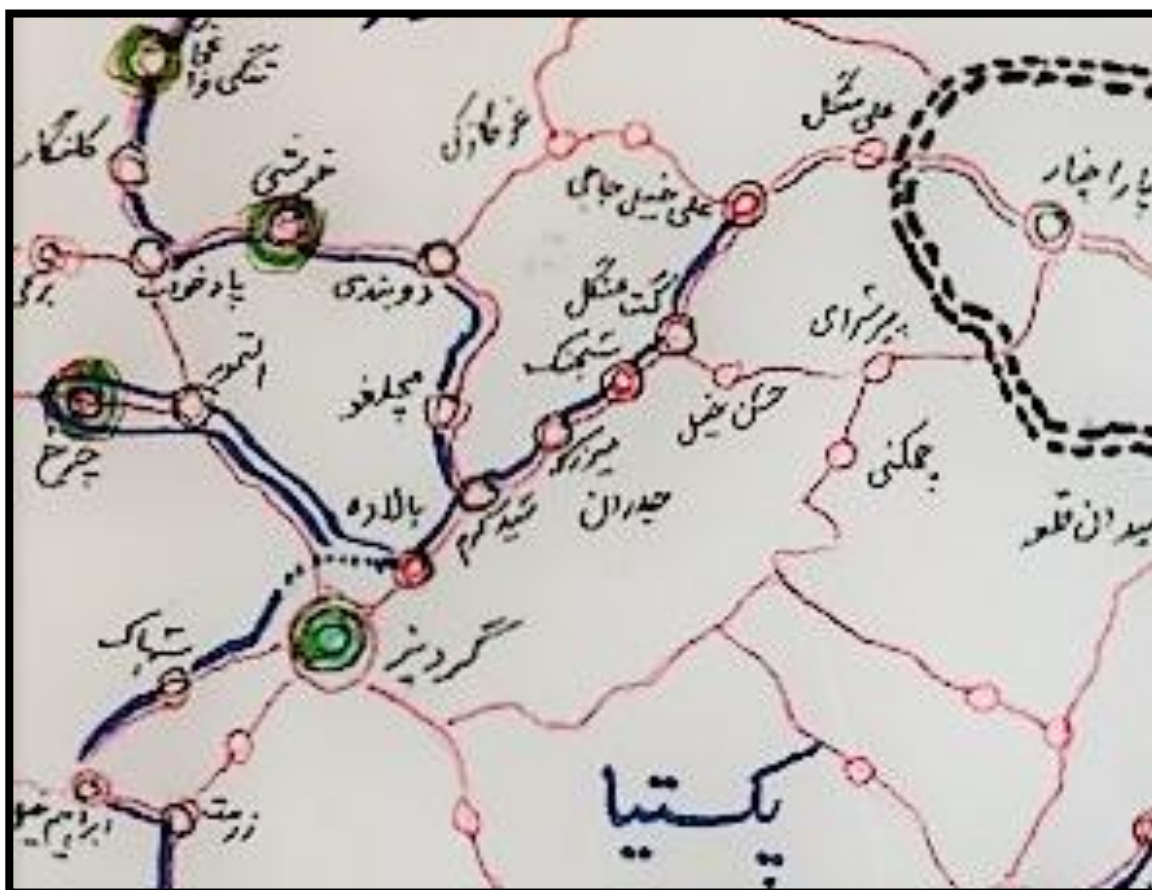
شاه محمودخان با قوای قومی که در جاجی فراهم آورده بود، بتاريخ 8 ثور 1308 از راه "دوبندی" به مقصد حمله بر "خوشی" حرکت کرد و این همزمان با حمله قوای قومی زیر قوماندان محمدنادرخان بسوی

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په څیر و لولی

چرخ بود. شاه محمودخان بدون اطلاع از نتایج حمله بر چرخ، به قوای خود امر مقابله با قوای سقوی را در خوشی داد که در نتیجه قوای سقوی شکست کرد و مجبور به عقب نشینی شدند و قوای قومی به تعقیب آنها از راه "ازر" به سرخاب و زرغون شهر حمله برده قوای سقوی را مجبور به ترک مواضع شان کردند و در نظر داشتند تا به تنگی و اجغان حمله نمایند.



نقشه بالا محلات شکست را در چرخ و خوشی لوگر و نیز در گردیز نشان میدهد که در اثر آن سپهسالار نادرخان مجبور شد برای حفظ جان خود نخست در سجنک و سپس در علی خیل جاجی اقامت کند تا از خطر احتمالی به امان باشد و در صورت لازم بتواند خود را به محله سرحدی علی منگل و زودتر به پاراچنار برساند.

قوای سقوی که در پادخواب و درویش بودند، با استفاده از فرصت به "خوشی" حمله کردند و آنجا را مجدداً به تصرف خود درآوردند. خوشی که به حیث "خط رجعت" برای حمله به کابل اهمیت داشت، با این ترتیب دوباره بدست قوای سقوی افتاد و لشکر قومی با مأیوسیت زیاد به قبایل خود برگشتند. شاه محمودخان که تا هنوز هم از شکست محمدنادرخان در "چرخ" و عقب نشینی قوایش و برگشت آنها به "بالا ده" و از آنجا به سجنک آگاه نبود، برای تلافی شکست در "خوشی" از راه "مجلغو" بتاريخ 10 ثور به سجنک آمد. این دو شکست همزمان، محمدنادرخان و برادرانش را نگران آینده ساخت و نیز بر روحیه لشکر قومی اثر منفی گذاشت. (شرح مزید - انیس، محی الدین: "بحران و نجات"، صفحه 172 - 175)

#### پیام حبیب الله به محمد نادرخان:

بروز 25 ثور شخصی بنام مولوی عبدالطیف از مهاجران کوهاتی از کابل به سجنک آمد و حامل یک نامه و یک پیام خصوصی از طرف حبیب الله به محمدنادرخان بود. ارسال این نامه و پیام بعد از دو شکست مهم در چرخ و خوشی برای محمدنادرخان مهم بود تا بداند که حبیب الله از او چه میخواهد. عبدالطیف نامه

را به محمدنادرخان داد و از او خواهش کرد که پیام را بطورشخصی به اطلاع شان میرساند و هر دو در خلوت باهم صحبت کردند. هدف از اعزام عبدالطیف و ارسال پیام بازکردن راه مفاهمه بین جانین بود و آنهم در موقعی که از یکطرف محمد صدیق خان قوماندان عسکری جنوبی با وجود مریضی برای گزارش اوضاع و حصول قواء و تجهیزات بیشتر به کابل رفته و حبیب الله او را در برگشت به جنوبی به رتبه نایب سالاری ارتقا داده و به حیث رئیس تنظیمه آن سمت مقرر کرده بود. از طرف دیگر حضرت نورالمشایخ روز قبل کوشش کرد تا محمدنادرخان را راضی به برگشت به هندوستان و انصراف از جنگ بسازد. عین همین موضوع در پیام حبیب الله با وعده و وعیدهای دیگر ذکر شده بود، از جمله اینکه اگر محمدنادر خان به کابل بیاید و از جنگ دست بکشد، او حاضر است هر چه ایشان بگوید، به آن عمل خواهد کرد و نیز تمام املاک و جایزادهای شانرا واپس داده و خانواده شانرا از قید آزاد میکند. محمدنادرخان با تبسم از پیام خصوصی حبیب الله در حضور مردم یاد کرد که گفته است: بعد از سیدن به کابل حاضر است مسئله سلطنت را بین ما دو نفر بطور "قرعه" فیصله نماید.

بروز 29 ثور بار دیگر عبدالطیف از کابل به سجنک آمد، اما این بار تنها نبود، بلکه سردار علیشاه خان آصفی (پسر سردار سلیمان خان عموزاده محمدنادرخان که در ارگ کابل با خانواده زندانی بود) با او یکجا آمده و مکتوب دیگر حبیب الله را برای نادرخان آورده بود. موضوع پیام عیناً مثل سابق بود، تنها با این فرق که این بار با لهجه ملایم، سخن از خواهش و دعوت بود که در صورت عدم توجه، باز هم به خطر جانی خانواده در آن اشاره شده بود، به این عبارت که: «62 نفر افراد خاندان سردار والا در گرو این جواب میباشند». روز 5 جوزا سران قوم جمع شدند و سردار علیشاه خان حقایق را در حضور همه بیان کرد و گفت که: «تمام اعضای خانواده این التماس را میگردند که شما به این تهدیدات سقو اعتناء ندهید...»؛ اظهارات علیشاه خان بسیار صریح بود و همه به این فکر شدند که او را نگذارند به دلیل خطر جانی به کابل برگردد، اما او گفت: «من برمیگردم و با امیر و عده کرده ام». لذا او پس از دریافت جواب از محمد نادرخان، روز بعد با عبدالطیف یکجا به کابل رفت. (انیس، محی الدین: "بحران و نجات"، صفحه 208 - 209)

سردار اسدالله سراج که خودش به حیث شاهد عینی در دربار حبیب الله کلکانی حاضر بود، در این باره می نویسد: «غندمشر علیشاه خان و اینجانب از تاریخی که سپهسالار نادرخان به سرحد افغانستان موصلت کردند، در ارگ محبوس بودیم و همچنان خانواده سپهسالار در حبس بسر می بردند. طرف های عصر بود که عبدالطیف خان مذکور به محبس آمده با غندمشر علیشاه خان و اینجانب دیدن کرده و امر شکستادن زولانه های ما را داد و گفت فردا این دونفر را بحضور امیر صاحب (بچه سقو) می برم. فردای آن با مشایعت عبدالطیف نزد بچه سقو رفتیم. او در برج شمالی بالای یک آرام چوکی نشسته و پاهای خود را بالای میز کوچک که مقابلش قرار داشت، گذاشته بود. یک نفر پایش را و نفر دیگر شانه هایش را برای رفع خستگی مالش میداد، چه وی بعد از عقب نشینی اردوی اعلیحضرت امان الله خان به غزنین رفته بود تا طرفداران خود را دیده و به ایشان تبریک بگوید. مردم دسته دسته برای عرض تبریک می آمدند. عبدالطیف یاور ما را معرفی کرد و بچه سقو با ما پیش آمد خوب کرد. غندمشر علیشاه خان را مخاطب قرار داده گفت: "نزد سپهسالار بروید و مکتوب مرا ببرید و ایشان را از طرف عایله شان خاطر جمعی بدهید!" و روی خود را بطرف من [اسدالله خان] کرده علاوه نمود: "خودت به محبسی که عایله سپهسالار در آن میباشند، برو و آسوده خاطر باش!" میخواستیم مرخص شویم، چون وقت نان چاشت بود، ما را نگهداشت و درپهلوی خود جا داد... عبدالطیف بامداد روز بعد آمده با غندمشر علیشاه خان روانه سمت جنوبی شدند و مرا به محبسی که عایله سپهسالار در آن بسر می بردند، انتقال دادند... غندمشر علیشاه خان پیام تحریری بچه سقو را که حاوی مطالب ذیل بود، به سپهسالار نادرخان رسانید: "هرگاه به کابل بیائید، هر رتبه که خواسته باشید، به شما داده میشود و اگر میخواهید به خارج سفر کنید، عایله شما به شما رسانده خواهد شد و علاوه پول گزافی نیز به شما داده میشود. مقصد آنکه با من از در صلح پیش آئید."

برطبق بیان اسدالله خان: سپهسالار نادرخان پیشنهادات وی را رد نموده بجواب نوشتند: "من برای خریداری نیستم" و علاوه کردند: "هدف من امنیت مملکت است؛ هر که را که مردم پسند کنند، پسند من است. تو باید از مقامیکه به غدر گرفته ای، استعفا داده جرگه قومی را دائر کنی!"»

اسدالله خان سراج در ادامه می نویسد: «غندمشر علیشاه خان به مجلسی که عبدالطیف نیز حاضر بود، وضع کابل و ظلم و ستمی را که بر مردم می شد، شرح داد. به غندمشر علیشاه خان توصیه گردید تا از رفتن به کابل خودداری کند، چه سبب خطر جانی وی خواهد گردید، ولی موصوف آنرا قبول نکرده گفت: "چون قول داده ام که جواب را بیاورم، باید به وعده خود وفا کنم". بچه سقو از دیدن غندمشر علیشاه خان تعجب کرد و پرسید: "تو چطور آمده پی؟" گفت: "چون وعده کرده بودم جواب مکتوب را می آورم، آمدم". دو روز بعد از مراجعت غندمشر علیشاه خان ما را دوباره به محبس ارگ بردند.» (سراج، اسدالله: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، صفحه 80-83)

جواب محمدنادرخان مثل گذشته رد این پیشنهاد بود که بوسیله سردار علیشاه خان واپس به حبیب الله فرستاده شد. این جواب موجب برافروختگی شدید حبیب الله گردید و با صدور یک "اعلامیه سرکاری" حکم تکفیر نادرخان را صادر و نیز برای تسلیم دادن او و برادرانش به حکومت جایزه نقدی تعیین نمود که نسخ چاپی این اعلامیه بوسیله طیاره از آسمان گردیز در بین مردم پخش گردید.

#### حکم تکفیر محمدنادرخان و برادران و تعیین جایزه برای سر آنها:

علامه فیض محمد کاتب هزاره در کتاب "تذکر الانقلاب" خود در این باره شرحی دارد که تحت عنوان فرعی: وقایع روز دوشنبه 5 ذیقعد (26 حمل 1308 مطابق 15 اپریل 1929) می نویسد: «در این روز اعلان تکفیر محمدنادرخان و برادران او که در روز گذشته به تسوید و نوت ملاهای مجلس نشین امیرحبیب الله خان [کلکانی] و امر خود او به نام قبایل افغانه سمت جنوبی و مشرقی طبع گردیده بود، به ذریعه طیاره به هر دو سمت پراکنده و ریخته شد، تامعلوم شود که چه اثر و نتیجه میدهد.» او اعلان مذکور را عیناً درج کتاب خود نموده به این عبارات:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اعلان سرکاری

به عموم برادران اسلامیة سمت جنوبی و مشرقی واضح باد! اطلاع موصوله از تحریکات و انقلابات غدارانه خیانت کارانه نادر سپهسالار مشعر است که برخلاف احکام دین، خود را بی دین ساخته و به مقابله سلطنت اسلامی خود را باغی شناخته و هم نفاق را در بین عالم اسلام مدعا دارد که قایم نماید، پناه بخدا از این خیانت و عصیان عظیم.

بهر صورت شما را باید از کیفیت این باغی دائمی خیانت بدانانم: این همان نادر است که در وقت امیرشهادت سپهسالار و برادران او نایب سالار و پدر و عم او مصاحبان خاص بودند و درکله گوش به دورخیمه مرحوم پهره داشتند. آن چه به مقابله پاس نمک ازین خائنان سرزده، تمام افغانستان و شماها خوب تر علم دارید. باز که دور امان الله را گرفتند، چون به همه حال ارا به غدر پیش نمی رود، به یکی دوسال نام و نشان همه شان از افغانستان معدوم و برخلاف هجرت مسلمانی از اسلام به فرانس هجرت کردند. ثم عیاذ بالله. خیر ازین مسئله بگذرید، این خادم که به احسان الهی لقب خدمت گاری دین رسول الله را سرافراز شدم، از جام خیانت انجام این خائنان جرعه ننوشیده، گمان کردم که درباره این ها ظلم شده و شاید مسلمان باشند. و حالا سلطنت اسلامی الحمدلله قایم است، باید در امور مملکتی برای شان کار داده شود. و از خاک اجنبی به وطن خودها بیایند. همان است که برای شاه محمود برادرش که وعده و وعیدالله و بیعت برابیم نموده، رتبه ریاست و مبلغ زیادی به ارزش 1000 پوند از وجه بیت المال برای خدمت اسلام برایش داده شد، و خود او را هم خواستم که به عزت بیاید. درمقابل این خیراندیشی های من چون از خوردن بسیار گوشت خوک در اروپا و تقلید و پیروی همان اقوام کفر، مغز و استخوانش سیه گشته، به عوض صداقت در راه اسلامیت، خیانت را پیشه کرده، خودش در جنوبی و برادرش در مشرقی دروغ بافیده، می روند. اما احسان خداوند که اغواء شیاطین به گوش مؤمنین اثر نمی کند، و باعث خجالت و روسیاهی خودشان

میگردد، لهذا از حضورم نظر به اثبات خیانت و بغاوت خود او و برادرانش چنین منظور و برای شما مسلمانان دین خواه امر میدهم که خون این خائنین مباح و شخصی که آن ها را معدوم و تباہ بسازد، غازی و خیر خواه اسلام شناخته به قرار ذیل از دربار سلطنت اسلامی سرفراز میشوند:

1 - هرکی نادر را زنده بیاورد، چهل هزار روپیه انعام و هرکی کله او را بیاورد، سی هزار روپیه نقد و یک میل تفنگ جاغوردار داده میشود.

2 - زنده هرسه برادران او فی نفر ده هزار روپیه، جمله سی هزار روپیه و هرکه کله و یا زنده هرکدام را بیاورد، ده هزار روپیه و یک میل تفنگ جاغوردار داده میشود.

به قرار فوق از امر و اراده حضورم به نسبت نادر و برادران او، شما را آگاهانیدم. البته شما مسلمانان صادق راجع به حصول رضای خدا و رسول الله و این خادم دین و خیرعالم اسلام که نفاق رفع شود و مجاهدت و مساعیت اسلامیانه تان را درین نقطه مبذول و متوجه حصه گیرید.» (کابل - مطبعه سرکاری)

فیض محمدکاتب در ادامه می نویسد: «ازین قبیل اعلان در تکفیر امان الله خان نیز تکراراً انتشار داده شده.... رجوع به آیات و احادیث و فتوای مجتهدین کرده، حق را از باطل فرق و تمیز خواهند نمود و نیز محمدموسی خان قندهاری رئیس شرکت تجارت افغان و آلمان را با هفت نفر دیگر از قندهاریان به قتل امان الله خان برانگیخته و به مژده و نوید عطای زیادی ایشان را تطمیع و مامور کرد که او [امان الله خان] را هلاک سازند.» (برای شرح مزید دیده شود - کاتب هزاره، ملا فیض محمد: "تذکره الانقلاب"، ویرایش: علی امیری، بنگاه انتشارات کاوه، کلن - آلمان، 2013، صفحه 141 - 144)

### شکست بزرگ - جنگ گردیز و تخلیه آن شهر:

پس از دوشکست در روزهای اخیرماه ثور 1308 (می 1929) مذاکرات دامنه داربا سران اقوام صورت گرفت و کوشش گردید تا مردم را باردیگر امیدوار به فتح و نصرت سازند و در تجمع مجدد آنها برای مقابله با قوای سقوی تلاش نمایند. پس از مباحثات زیاد که مدت دو سه هفته را دربرگرفت، سران قومی به گردآوری مجدد قوا موافقه کردند و به تدارک قوا پرداختند.

شاه ولی خان می نویسد: «حضرت نورالمشایخ بتاريخ 23 جوزا بار دیگر به اقامتگاه ما آمد و هنوز مصروف جای بودیم که مراسله محمصدیق خان عنوانی مردم گردیز با این متن مواصلت کرد:

"خطاب به مردم گردیز! من به حکم امیر حبیب الله خان با هفت هزار فوج منظم و توپخانه قوی دیشب از کوتل تیره گذشتم و امروز در سفید خاک میباشم. اگر تا دو ساعت شاه ولی خان را بمن نسپردید، به عساکر خود امر میکنم که به گردیز حمله کنند و آنگاه مسئول خون های که ریخته میشود و خانمان هائیکه برباد میروند، شما خواهید بود...." «[محمی الدین انیس متن این نوشته محمد صدیق را با این عبارت درج کتاب خود میکند: "الی زمان سه ساعت از اطلاع، اگر اطاعت و بیعت اهالی و عسکری گردیز برایم رسید، خوب، والا شهر گردیز زیربمباردمان گرفته خواهدشد!" (کتاب: بحران ونجات، صفحه 212-213)]

شاه ولی خان در ادامه می افزاید: «ورود ناگهانی محمد صدیق خان با این حدت و عدت موجب حیرت همگان گردید. عبدالغنی خان و برادرانش با دیگر حاضران مجلس منتظر هدایت من شدند. من گفتم که یا مرا محبوس و به وی بسپارید و یا غیر از جنگ راه دیگر نیست. عبدالغنی خان به پا خاست و گفت: ما گردیزی ها نامردانه خود را تسلیم نمیکنیم و تا دم مرگ از نام و حیثیت افغانستان دفاع خواهیم کرد. جناب حضرت صاحب [که ظاهراً به مقصد مصالحه و در واقع همانطوریکه قبلاً برای محمدنادرخان توصیه کرده بود تا از مقابله اجتناب و روانه هندوستان شود، و حبیب الله نیز عین موضوع را به نادرخان پیشنهاد کرده بود] وقتی این سخنان را شنید، گفت: "پس من باید به سهاک بروم و گردیز را ترک کنم. این را گفته روان شد." «(کتاب: "یادداشت های من" .. صفحه 68-69)

دراین موقع حساس شاه ولی خان که در گردیز قوای قومی را رهبری میکرد، به این فکر شد تا اقوام طوطاخیل و منگل میرزکه را برای شمول در مدافعه گردیز بسیج کند و موفق شد آنها را برای تقویه قوای گردیزی به آن شهر سوق دهد. خلاصه جنگ درگرفت و قوای سقوی با وجود کثرت تعداد شکست خوردند و خود محمصدیق خان درپای خود زخم برداشت. قوای غوث الدین خان احمدزائی که جنگ را از بلندی

ها نظاره میکردند، وقتی دیدند جنگ به نفع گردیزی ها در حال پیشرفت است، آنها نیز در برابر قوای اعزامی سقوی به جنگ پرداختند. در اثنای جنگ محمدصديق خان زخم برداشت و حامیانش او را بر چارپائی بطرف سهاک بردند و در قلعه عصمت الله خان به تداوی او پرداختند و در این جنگ تعدادی از قوای سقوی اسیر شدند. این شکست را محمدصديق خان به کابل اطلاع داد و حبيب الله خودش با یک تعداد عساکر تازه نفس از کابل به التمر رسید و از آنجا بطرف بلندی های کوتل تیره رفت، اما طی یک مقابله مختصر با شکست مواجه شد و خودش دوباره به کابل برگشت و به عساکر خود امر مقاومت را در برابر قوای قومی داد.

در حالیکه مردم در گردیز از این موفقیت شادمان و خوشحال بودند، این سؤال مطرح بود که آیا با استفاده از این موفقیت حمله به کابل را شروع کنند و یا اولتر باید به موضوع محمدصديق خان که در سهاک و تحت حمایت مردم سهاک و سلیمان خیل قرار داشت، رسیدگی شود. شاه ولی خان در گردیز سران اقوام منگل، طوطاخیل، احمدزائی و گردیزی را در یک جرگه فرا خواند و فیصله شد که یک وفدی را به سهاک بفرستند. وفد به آنجا رفت و برگشت و طرف از تسلیمی محمدصديق خودداری کرد. بتاريخ 25 جوزا جرگه حمله بر سهاک را تصمیم گرفت و جنگ آغاز شد و بعد چند ساعت معلوم شد که مردان جنگی احمدزائی، منگل و طوطاخیل بر اقوام سهاک در حال غلبه هستند، اما اطلاع رسید که قوای سقوی به حمایت سهاک داخل میدان خواهند شد.

شاه ولی خان مسئولیت جنگ گردیز را بدوش غوث الدین خان می اندازد و می نویسد که: غوث الدین خان بدون مشوره با من نامه ای به عصمت الله خان نوشته و از او خواسته بود تا محمدصديق خان را به او تسلیم نماید، مگر عصمت الله خان نپذیرفت و گفت: ما او را از سهاک بیرون می کنیم، اما بر طبق عنعنه افغانی او را به دشمن تسلیم نمی داریم. غوث الدین خان با عبدالغنی خان قوای قومی احمدزائی و گردیزی را بسیج کردند و مردم سهاک را به جنگ تهدید نمودند. این وضع منجر به جنگ بین اقوام فوق الذکر گردید که در نتیجه عصمت الله خان اسیر شد.

این جنگ از تاریخ 27 جوزا آغاز و تا 4 سرطان 1308 دوام کرد. اگرچه در ابتداء جنگ به نفع قوای منگل، طوطاخیل، احمدزائی و گردیزی ها پیش رفت، اما دفعتاً اوضاع برهم خورد؛ از یکطرف بین قوای قومی فوق الذکر بی اتفاق پیدا شد و جنگ بین شان در گرفت و نیز قوای گردیزی با کمبود شدید کارتوس و جبه خانه دچار گردیدند، از طرف دیگر قوای سقوی به کمک مردم سهاک رسیدند. در این جنگ مردم جدران، منگل و طوطاخیل تلفات زیاد دادند و هر چند کوشش شد تا قوای قومی دوباره بسیج شوند، اینکار نتیجه نداد و آنها در حوالی صبح 4 جوزا میدان جنگ را رها کرده به ترک شهر گردیز پرداختند، طوریکه شهر گردیز تا حوالی ظهر خالی از سکنه گردید و قوای سلیمان خیل از قفا و دریخیل از کوه ها برای قافله آوارگان گردیزی فیر میکردند. شاه ولی خان نیز مجبور به ترک گردیز شد و خود را با مشکلات زیاد به سجنک نزد محمد نادرخان رسانید و رویداد را به او شرح داد. سپس هردو به دلیل خطرات احتمالی به این نظر شدند که سجنک را به عزم جاجی ترک نمایند. دوبرادر با تعدادی دیگر از جمله الله نوازخان راه باریک پر از جنگل را در تاریکی شب با مشکلات زیاد طی کردند و حوالی ظهر به علی خیل جاجی رسیدند، جاییکه شاه محمود خان در آنجا مصروف تدارک قواء برای جنگ گردیز بود. اما شکست گردیز نه تنها سه برادر را دچار نگرانی از آینده ساخته بود، بلکه به این فکر بودند که با مردم جاجی اکثر غریبکار و نسبتاً نادار چگونه میتوانند به فتح کابل و شکست قوای سقوی نایل آیند؟ (در باره تفصیل مزید در این جنگ دیده شود: کتاب "بحران و نجات"، صفحه 224 - 229؛ کتاب "یادداشت های من"، صفحه 73 - 80)

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم